

والله

« دواپسیران »

نمایشنامه در ۴ پرده - ۱۰ سن

پاکو - ۱۹۵۳

اشخاص

اشترک کنندگان

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

جماعت سازره بارستهار

فیروز - عضو

ناهید - نامزد فیروز

کوکب - مادر ناهید

سهراب - پسر کوکب

نگره الملک

ملک و ممان مجلس شورای ملی

خانم - زن

ستاره - دختر

سرتیب اباد انا - رئیس کل شهرداری

Hell

مستر هل - رئیس اداره کلکل اصل چهار توون در ابران

مستر فاکر - رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران

جماعت سازره بارستهار

ستوان یکم مهرداد - اجودان سرتیب اباد انا و عضو

مضرب - روزنامه نگار

فرزانه - روزنامه نگار

دکتر سوادتی - نماینده مجلس شورای ملی

سجده علی - نماینده مجلس شورای ملی

مگره - یارین زندان

خانم جوی - پسرزن د هاتی

مشهدی حسن - ک خدا

پوران - زن د هاتی

مهندس رانگیسی - در ابادان

مهندس سروش - در ابادان

پسر بیچه و کارگران نفت ابادان • پلیس ها • پاسبانها •

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXX

X

پاره اول

سن اول

ده است ناهید، کوکب و پوران در باغ روی سبزه ها نشسته بادام مشکفند و هر یک پوسته های بادام را
طوی خود جگه جمع میکنند . هر سه نفر با اهنگ آرام و محزون میخوانند .

خورشید بدرخشد و لبخند میزند در تیره کی فرو شده خورشید بخت ما
صحرای سبز حاصل بسیار داده است بی حاصل است آه چرا کار سخت ما
از دیده اثر اشک محکم و از جبین عرق زین امها شکوفه کی ارد درخت ما

کوکب - ناهید جان بوالش نگاه کن شهیدی حسن آمد .

شهیدی حسن - هنوز تمام نکرده اید ! آه آه آه . ده زود باشید . اگر یک دانه مغز خورد بشود

هر چه دیده اید از چشم خودتان دیده اید (میورد)

ناهید - آه مادر من که خسته شدم دارد سرگشته انکسها هم میسوزد .

کوکب - میدانم عزیزم . تالی این انکست منمم ترکیده دارد جز میزند . اما چاره ای نیست باید بشکیم

تا تمام بشود . (پوران زن جوانی است که بچه اش را به پشتش بسته است برخاسته کوزه آب را از زیر

درخت میآورد .)

کوکب - پوران بچه ات داره میافتد . مواظب باش .

پوران - نمیافتد . محکم هسته . بسته امش .

کوکب - نه خوب نیست ای . آخر تو خودت هنوز بچه ای . بچه داری چه میدانی چیست . باید طوری بچه

را به بندی که سینه و شکم به پشت به جسد والا طلقی از عقب برمیگردد گوش مشکند .

پوران - آه آه هیچ طوری نمیشود . این طوری عادت کرده . مادرهای ما هم مارا همینطور بزرگ

کرده اند می بینید که چقدر پوستتان کم کلفت است .

ناهید - آخه بچه زبان بسته چه گاهی دارد . اتلا روز هائیکه هوا کم است نیاورن .

پوران - پس چکار کنم پیش کی بگد امهش

کوکب - تنگ یک تیکه تریاک بیاند از نوبی حلقهش رو بشم شیش بدنه . اما کم بدنه ها اگر نه زبانم لال بچه
یک طوری میشود . منم به ناهید تریاک میدادم از صبح که میرفتم سرکار تا عروب که بر میگشتم طلقک
منور خواب بود .

پوران - بیلید منم همین کار را بکنم . (از کوزه آب میخورد) فدای لب خشکت یا ~~یا کنگنه کنگنه~~ امام حسین .
کوکب بکمر بخورتا خنک ^{بند} کورتی . به بین چه عرق کردی .

کوکب - (میخورد) آخه راستی راستی داشتیم میسوختیم . میگویند آب نطلبیده مراد است . خدا همه را
برک و طلبشان برساند .

ناهید - مادر من بدنه به منم بخورم شاید به ارزوها هم برسم . راستی اینکه میگویند آب نطلبیده راست
است .

کوکب - چه میدانم عزیزم . اینطور میگویند . اماگ ما که تا حالا به هیچ ارزوش نرسیدیم .
ناهید - یعنی منم نرسیم ؟

پوران - ای نا اتلا من میدانم توجه ارزوش داری .

کوکب - معلوم است هر دختر جوانی دلش میخواهد با کسیکه دوست دارد عروسی بکند و خوشبخت بشود .
آخر اینهم نامزدش از شهر آمد و ارزو دارد سرش به سامان برسد .

ناهید - آه مادر من اول دلم میخواهد درس بخوانم . برای خودم ادبی بشم انوقت با فیروز عروسی بکنم
آخه زن بیسواد توسطی خور بچه دردی میخورد .

(پسر بچه ای دووان دووان میاید)

پسر - ناهید فیروز آمد . فیروز دارد میاید .

(پرخاسته شدی کنان دور خود میچرخد) چقدر دلم برایش تنگ شده بود . خوب شد گد آمد .

پوران - هان هان لیلی و مجنون حالا بهم میرسند . (دستش را روی قلب ناهید میگذارد .) به بین چطور
قلب مثل قلب کبوتر میزند .

ناهید - پوران حتما قلب تو هم برای نامزدت میزد .

پوران - بیچاره من ۱ سالم بود دادم به یک مرد چهل ساله . تا ادم چشم را باز کنم بچه دار و

کفارشدم اصلا نفهمیدم صحبت چه مزه ای میدهد .

ناهید - خیلی شیرین است . اهد . بگذار قلمم بشم به بینم فیروز چی میگوید . پشت درخت پنهان شده

فیروز میاید .

فیروز - خسته نباشید .

کوکب - خسته هم باشم تو خستگی را از یادمان مبری عزیزم .

فیروز - پس ناهید من کوکب ؟

(با اطراف نگاه میکند حدای خنده ناهید را شنیده بطرف او میروند .)
مهاجر روی

ناهید من تو را میان ستاره های آسمان جستجو میکردم تو که روی سبزه های زمین میدرخشی . نامزد

قتلتکم . من هر دفعه تو را و بینم بیشتر خوشحال میشوم . تو که چه طور ؟

ناهید - نمیدانم چه بگویم . من همه چیز یادم میروم . مثل اینکه نیستم . کاش میدانستی این یکسال که

آواز تو در بودم چه میکشیدم .

فیروز - میدانم عزیزم خوب میدانم .

کوکب - فیروز یک کوی بشین اخه سرها خسته شدی .

فیروز - وقت ندانم . باید الان بروم .

ناهید - کجا .

فیروز - باید بیروم شهر

ناهید - آه باز هم میروی ؟

فیروز - آره محبوبم . ناهید جان ماندن من اینجا برایم خطر داره . ممکن است باز ما بگیرند
 کوکب - خدا مرگم بدید . چرا دیگه ؟ مگر تو جگر کردی ؟

فیروز - همین ~~ص~~ . پولش خوب کوش کنید . ما اینجا کمته روستائیان برای سالزه باشکرت نفت انگلیس
 تاسیس کردیم . باید همه شما بروید اسم بنویسید .
 کوکب - من نفهمدم یعنی چه .

فیروز - یعنی بیه سوزهای اطاقهای شما باید چراغهای پرنفت بشود . ما میخواهیم نفتمان را از جنگ
 انگلیسها در بیاریم و میایونها ^{توان} پولیکه آنها غارت میکنند صرف آبادی شهرها و دهات کنیم .
 فقط برای اینکار باید همه متحداً سالزه کنیم .

پوران - صدای پا باید کیست ؟

فیروز - (دست ناهید را روی سینه خود میفشارد) من رفتم عزیزم زود ~~هک~~ هک را خواهیم دید
 ناهید جان تو باید دختر مازی بشوی . ما باید برای خوشبختی خودمان و هموطنان ما باهم کار
 بکنیم . ^{این} کتابها را قلم کن (چند کتاب باو داده باناهید و کوکب خدا حافظ کرده و میرود .)
 کوکب - خدا پشت پناهت عزیزم آه مثل اینکه دیر بود . خوب یادم است فیروز ۶ سالش بود که مادر
 خدا بیمار فرستادش شهر . این بچه برای یک لقمه نان چند سال تمام این خانه وان خانه یاد
 کرد بعد رفت کارخانه و هنوز هم که هنوز است نتوانسته است یک اشپانه برای خودش درست کند .
 ای وای روزگار .

(خانم جوانی عسایران وارد میشود . پوران باو سلام میکند .)

خانم جوانی - سلام بری ماهت نه نه . اخ کم ! پیر شدیم رفیم بی کارمان . هیچ چیزی هم از دنیا
 نفهمیدیم .

پوران - خانم جون کلش ^{شکم} مثل تو پیر بشوند . کم برای ارباب بشکن زدی رقصی .

خانم جوانی - وای استغفراله تو به . اخه انوقت جوان بودم نه نه . ادم تا جوان است همه کار

میتواند بکند • وای به پیری میگویند :

مصیبت بود پیری و نیستی •

ساده
میگفتند که درد هر دیر اوستی

پوران - حالا هم که کار و ابرت بد نیست • هم حکیمهای دهی هم ماملی هم همه چیز رستی
خانم جونو دوتا بچه هاشم چشمهایشان درد میکند • برگشتی یک سری بخانه ما بنزن • چشم بچه هارا
دوا کن • خدا عزت بدهد • از خجالتت در میایم •

خانم جونو - بچون خودت نه نه از صبح تا حالا چشم سی ^{چهار} تا بچه را با این میل و این کیسه دوا
درمان کردم • اگر خانم جونو هم نبود تمام بچه های ده کور میشدند •
(انوشته سن صد آبگوش میرسد • عقب برو • کوسفند را بکش • خدا برکتان بدهد ^۸
کوبم فقیم یک تیکه گوشت بمن صدقه بده ^{۵۳} برو کم شو • بفرمائید خانم •)

ناهد - کجاست؟ چه خبر است؟

خانم جونو - ارباب با دوتا مہلن فرنی آمدند شکار • خانم و دخترش را هم آورد است • یقین خانمها
آمدند کردش •

کوکب - دارند میایند اینجا وای نمیدانم چرا دلم ریخت روی هم •
(خانم ستاره و مشهدی حسن وارد میشوند •)

خانم جونو - زن ارباب خوش آمدید • صفا آوردید (بشکن زده میرقصد)

خانم - وعه خانم جونو توهنوز نبرد ^{۵۴}؟

خانم جونو - دور سرت بگردم کلاغ دو بیست سال عمر میکند • (با مسخره کی صدای کلاغ میکند) قار •

قار • سفره قلمکار • • حسنم میاید کار! نه حالا زوده نه حالا زوده تصدقت حالا زوده خانم ^{۵۵}

بمیره یک تومان دور سرت بگردان بهران پیش کلاغه (خانم میخندد یک تومان روی سر او برت میکند)

خانم جونو - دختر ارباب قریون چشمهای باد و میت برم • بفرما مغز باد ام ^{انه} حاضر نوش جان کن • واله

اگر مرد بودم عاشقت میشدم • (یک مشت مغز باد ام با او میدهد •)

ستاره - ممنونم .

خانم جونى - كجات مهمون است ^{مثل} . (خانم ستاره ناهيد ميخندند .)

شهيدى حسن - به ناهيد سرت را پائين بياند از كارت را بكن زود باش بشكن . (خانم جونى بشكن ميزه

هرقصه) بشكن من نهشكم بشكن

خانم - خفه شو خانم جونى .

خانم جونى - دختر ارباب تصدق سرت پنجهزاري را بيايد از بيايد .

خانم - گفتم ~~ببين~~ است برو كم شو .

خانم جونى - وای وای (از پشت سر ادای خانم را در ميآورد .)

خانم - (با پا پوست هارا مخلوط ميكند) جقدرى سليقه ايد . پوسته هارا يكطرف جمع كنيد مغز هارا يكطرف

مثل حيوان مينانند .

كوكب - ما عدا پوسته هارا جلوي خود مان جمع ميكنيم كه عصر عوض مزد مان بپريم خانه .

ستاره - خانم جان پوست بالا ام بچه دردشان ميخورد ؟

پوران - زمستان كوسي پمان را كم ميكنم . تنورمان را ايش ميكنم .

ناهيد - بده مزد ما همين است .

خانم - باز هم ناراضى هستي ؟

شهيدى حسن - اينه هارا هر كارشون بكني باز هم ~~كلكلك~~ ناراضى اند .

كوكب - خانم من يك عوضى داشتم .

شهيدى حسن - خانم وقت ند اريد . كارت را بكن .

پوران يك ار حرفش را بزند .

كوكب - خانم از وقتى پسرم را بردند سريازى من واين دختر (اشاره به ناهيد) سرتا سرتال جان ميكنيم و

نان بخورونيمى پيدا ميكنيم ديگر از كجا پول بياوريم به خدا بدهيم . دو سال پيش گاو را گرفت

حالا هم میگوید اگر پول ندی اطاعت را میکنم .

شهیدی حسن - دروغ میگوید . زنیکه بد حساب پول دارد نمیخواهد قرضش را بدهد .

کوکب - اخه از کجا پول دارم . خانم شما راضی نشود یک اطاق گاه ^{کلی} راهم از من بگیرند .

خانم - (به ستاره لبه آهسته میگوید) ما یک پیشخدمت دیگر لازم داریم . تهرمان هم که کلفت خوب

پیدا نمیشود خوست که این دختره را که چشم و گوش بسته است ببرم . چطور است .

ستاره - بعد نیست .

شهیدی حسن - (آهسته به کوکب) شکایت میکنی ؟ روزی بسرت بیایم که خودت حظ کنی .

خانم - (به کوکب) نگاه کن دخترت را میبیم شهر و دستور میدهم اطاعت را از من نگیرند . اما بشرطیکه

بیش سفرش کنی تو خانه من سرش را خنک پائین بیاورد از من مثل آدم کار کند .

کوکب - آه خانم من نمیتوانم از نااهلی جدا بشوم . نه نمیتوانم حاضر نیستم .

خانم - خودت میدانی . هر قرض داری باید اطاعت را بدهی .

کوکب - نااهلی جان

نااهلی حمد مادر من میروم (سکوت) خانم من باشط میایم بشرطیکه روزها کار کم شبها بیروم درس بخوانم .

خانم - برو بخوان . من حرفی ندارم . (آهسته آهسته می رود)

کوکب - (نااهلی را در اغوش کشیده میبوسد) پاره دلم توهم میروی ؟ توهم مرا ترک میکنی ؟ بیرون کارا

نااهلی - مادر جان من برای اینکه اطاق ما را نگیرند و تو راحت باشی میروم . برای اینکه درس بخوانم و با

فهرز کار یکم میروم . بگذار بیروم .

کوکب - برو عزیزم . اگر خوشبخت میشوی برو . مادر بجز خوشبختی فرزندش چه میخواهد . (همدیگر را

میبوسند .)

در اطاق کوچک کوبک پلاس پاره صندوق جوی و چند کوزه شکسته را اشیا مختصری از این قبیل دیده میشود. یک مرغ خانگی روی گاه خوابیده. در زیر نور ضعیف پیه سوز کوبک بصندوق جوی نزدیک میشود.

کوبک - کابهای فیروز را باید از اینجا برداشتم جای دیگر گاهم کم. نمیدانم تو اینها چه نوشته اند که تو هر خانه پیدا شود زانده آنها ان خانه را زیر می کنند. ~~الله~~ جقدر مردم را این چند روزه گرفتند. (در صندوق را باز کرد و لباس ناهید را برداشته میبوسد)

ناهید جان مادر قریون تو بود. او ششماه است ناهیدم را ندیده ام. ششماه (پیراهن سهراب را هم میبوسد) سهراب عزیزم تو را هم دوسال است ندیده ام. آیا میشود یک بار دیگر من بچه های هیم را ببینم. وای که از انتظار سوختم.

(کابهارا از زیر لباسها برداشته با احتیاط ورق میزند. ناگهان با تفتک و لنگ در اطاق باز شده مشهدی حسن و سه نفر زانده ام وارد میشوند. کوبک با ~~صندوق~~ کابهارا زیر جادو نمازش پنهان کرده جلوی صندوق می ایستد.)

مشهدی حسن - این اطاق مال خالمر همان فیروزی است که عقبش میگردید. چون این ضعیف پهل مرا خورده است اطاق را ما فعلا ضبط میکنیم. بسم الله اطاق در اختیار شماست.

کوبک - مشهدی حسن دستم بدامنست. قرار شد اطاقم را نگیرند. پس من کجا بروم. ^{انوار پناه} زانده ام - تو با پسر ~~تو~~ بجهنم برو.

زانده ام دوم - داداش کورنمون است. این حرفها باشد برای صبح حالا ما اینجا هستیم بحسابش میرسیم.

مشهدی حسن - این چه وضعی است. پس کی بداد ما برسد! مگر کنگد مملکت قانون نداری! زانده ام سوم - (مست است) مملکت منم قانون منم (سوز کوبخ خورده می افتد بزمن)

مشهدی حسن - (با به کوکب) زود باش شام برایشان حضرت کن (میرود)

زاند ام دوم - (به زاند ام اول) حضرت عباس دلم دارو غش ^{زود} ~~بگفت~~ . سرمرغ را بپز تا امشب
یک کپلی با عرقمون بزنیم .

کوکب - حیوانی تازه به تخم آمده نکشیدش بگلو نکشیدش .

زاند ام ۱ - عجوزه نگاه کن اگر دیگر نفست در بیاید شکمت را با این جاقو سفره میکم . زان

زاند ام ۲ - زود باش نون بیمار کرسنمونه (ککس میزنند و پوران از پشت دریا وحشت بانها نگاه ^{مماکتز} ~~کرمه~~ چون

کوکب و زاند امها بدر نزد یک میشوند پوران از ترس فرار میکند . گد کوکب از اطاق خارج شده ^{مس رول بیرون} ~~بگذاشته~~
بهرت زده با فرزندان ^{مماکتز} ~~مماکتز~~
سهوت بیاید فکر میکند)

کوکب - پنجاه سال است تو این ده زندگی میکم وزحمت میکم اینهم اخیره عاقبتیم . شوهرم را کشتند .

دو فرزندم را بردند . خودم را هم بیرون کردند . من بجه دل خوشی و برای کی دیگر تو این ده زندگی
کم ؟ کجا بمانم ؟ و با امید چه بمانم ؟ ^{مماکتز} ~~مماکتز~~
مهرم شهر با همم با از ظلم ازاد ^{مماکتز} ~~مماکتز~~ .

(اهسته اهسته در تارکها پیش رفته از نظر ناپدید میشود . + جراتها خاموش شده
پس از لحظه ای روشن میشود صبح است . خروسها میخوانند صدای کاو و کوسفند از دور

بگوش میرسد . زاند امها مست و اشفته در اطاق خفته اند . بطرفهای عرق باقیمانده اند

غذا کوزه های شکسته در اطرافشان ریخته است . سهراب بالباس سرمای و کوله پشتی
با عجله پیش رفته پشت در اطاق ^{مماکتز} ~~مماکتز~~
مماکتز ^{مماکتز} ~~مماکتز~~)

سهراب - آه پس از دو سال امروز مادرم را می بینم . چقدر بیرون خوشحال خواهد شد . الان میروم با

بوسه از خواب بیدارش میکم . (وارد اطاق شده از دیدن زاند امها وحشت میکند . نگاهی با اطراف

کرده بر میگرد .) خوابم یابید از ؟ پس مادرم کو ؟ اینها کیستند ؟

(پوران از دور دیده در حالیکه اشکهایش را پاک میکند به سهراب میگوید)

پوران - سهراب خوراکی ^{مماکتز} ~~مماکتز~~
سهراب

سهراب - سلامت باشید . مادرم کجاست .

پوران - از راه رسید ، ای خوشبخت خیر بد بهت بدم .

سهراب - اخ یقین

پوران - نه . نه . بخدا زنده است . مشهدی حسن دشت اینها را آورد توی اطاقمان . مادرت را

کک زدند بیرونش کردند . یقین شهر رفته .

سهراب - شهر رفته . گرسنه ، اواره شهر رفته . پیش کی ؟ کجا ؟ (سکوت) حالا مردم این خوکها را

از اطاق بیرون میکنم .

پوران - نه سهراب . فایده ای ندارد . اینجا وانستنا خطرناک است . بیا بریم خونه ما یک لقمه نون بخور

سهراب - نمیتوانم . ~~با تمام قوت از اینجا فرار میکنم~~ نیم ساعت اجازه گرفتم بیایم مادرم را به بیستم

و برگردم دیدم ^{همچین} ~~و اطلاع مردم~~ . (چند قدم پیش رفته بودم که با طرف نگاه میکردم . ~~کجا بود این کله~~)

~~را میخواست~~ از پنج سالگی عقب کوفتد های ارمی و بدم . تا بیست و یکسالگی شب و روز سرخرونها

توصیه هاها عرق ریختم و زحمت کشیدم . اما امروز توی این ده سبز و خرم یک وجب زمین ندارم . (یک مشت

خاک از زمین بر میدارد .) بله یک مشت خاک ندارم . اطاقی را که میخ های نمونوی من هنوز ~~بگگگگگگ~~

بدیوار است از من گرفتند . مادرم را هم اواره کردند . من بدبخت من احمق توی این لباس سردازی

به کی خدمت میکنم آخر به کی . و برای چه ؟

(شش خاک را بر سر زاندها پاشیده و میبرد .)

پوران -

بسرده دوم

سن سوم

گروه اول

سالن مجلل خرتیاریست. ناهید با پیشبند سفید مشغول مرتب کردن میزاست. ستاره روی

نیمکت مخطلم داده درس حاضر میکند.

ستاره - ^{nabi} ~~بنی~~ ادم اعضای یک بکنند. ناهید چرا میخندی!

ناهید - آه نه! ^{میکنی} بنی ادم اعضای یک بکنند.

ستاره - دختر دهنی خواهی بکنی این ششماه که آید ای اینجا با سواد شده ای. اگر ~~راست~~

راست بکنی باقیها را بگو.

ناهید - سعدی میگوید بنی ادم اعضای یک بکنند
که در آفرینش نزدیک کوهزند
دگر عضوها را نماند تکرار
چو عضوی بدر آورد روزگار

ستاره - عجب زستی مهیاد! کی یادت ~~بگفت~~ داده!

ناهید - معلم که بشما یاد بود از من کوی میگردم.

ستاره - خوب پس راست. آه فارسی بچه دردم بخوره باید انگلیسی یاد گرفت.

(کتاب را پرت کرده بساعت نگاه میکند.)

وای الان مسترفاگر مهیاد. خدا کند اتاجان یک خورد و دیر مهیاد. ناهید مامان اینجاست.

ناهید - بله.

ستاره - آه. وای آیدند. (مسترفاگر زبردست خانم را گرفته وارد میشوند.)

فاگر - ~~هلو~~ هلو ستاره زیبا

ستاره - (دست ~~گرفت~~ میدهد) ^{بلو}

خانم - خواهش میکنم بفرمائید همین الان انا خدمت میرسد.

(فاگر روی نیمکت نشسته خانم و ستاره بطرف او می نشینند)

فاکر - ستاره تنها چه میگردید؟

ستاره - انگلیسی میخواندم .

خانم - مستر فاکر میدانند منم انگلیسی یاد کرده ام . *I love you* درست گفتیم؟ (تهنیت

زده سرش را روی شانه فاکر گذارد .)

ستاره - ماما این حرفها جیبه میزنی . یعنی من ترا دوست میدادم . وای وای .

خانم - بنده مربوط نیست .

فاکر - ستاره خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی از سلخ بقره ابد از غره بسلخ

خانم - وای غر کم ! چه لهجه قشنگی داره؟

ستاره - مستر فاکر من این کادورا (هدیه) برای خانم مادر تان تهیه کرده ام . ایشب جشن تولد

ایشان است .

خانم - منم این شکلات خوری نقره کار اصفهان را تقدیم میکنم .

فاکر - *thank you*

(مادر و دختر با غضب بهم نگاه میکنند .)

خانم - حرف که در انگلیس نیستیم تا خودمان بخانم تبریک بگوئیم .

ستاره - مستر فاکر انگلیس خیلی قشنگ است؟

فاکر - بله . ولی من ۱۸ سال است در ایران زندگی میکنم . فکر نمیکم کجای هیچ سرزمینی زیباتر از ایران

باشد . اصولا هرچه منظره شهرها طبیعی تر باشد بهتر است ما اروپاییها عاشق خیابانهای خاکی

کاروانهای شتر و جویهای آب روان ~~است~~ . کوههای شرف ~~هم~~ از این لحاظ برای ما انسانها امیزاست

اسفالت لوله کشی آب ماشین و کارخانه و غیره منظره طبیعت را خراب میکند و بس .

خانم - وای غر کم . راست میگوئید .

ناهدید - خانم اتا آمدند .

نگره الملك

خانم - (به فاکس) نکتم الان مابید . (~~شرکت نفت~~ وارد شده با فاکس دست میدهد .)

نگره الملك

~~شرکت نفت~~ - جناب مستر فاکس معذرت بخوام از این که چند دقیقه دیگر کردم . البته الامور معذور
امروز جلسه طنی مجلس شورایی و بعدا کمیسیون نفت قریب ۵ ساعت طول انجامید . بقدری اصحاب
بند و را خسته کرده اند که بسر خودتان نزدیکه است توازن خود را از دست بد هم .

مستر فاکس - نتیجه چه شد ؟

نگره الملك

~~شرکت نفت~~ - با مخالفت شد بد اکثریت نمایندگان امروز هم بالاخره موفق شدیم لایحه ملی کردن صنعت
نفت را مسکوت نگذاریم .

مستر فاکس - Thank you

نگره الملك

ما انگلیسها از داشتن دوستان بسیار صمیمی مثل شما افتخار میکنیم .
~~شرکت نفت~~ - متشکرم قربان . مطمئن باشید بنده و انقدر که از دستم برمیاید برای ابقای شرکت نفت سعی
خواهم کرد این وظیفه حقیر است .

مستر فاکس - چون جناب عالی بخوبی میدانید ~~که~~ خلق بد از شرکت نفت انگلیس ایران در درجه اول به

اقتصادیات ایران لطمه خواهد زد . و از آن گذشته باید دید چه اشخاصی بیشتر از همه برای ملی
کردن نفت به سرسینه خود میزنند . ~~که~~ ~~بسیار~~ ~~مهم~~ ~~است~~ ~~برای~~ ~~این~~ ~~دولت~~ ~~است~~ . بنابراین ملی کردن نفت
بضرر دولتهای ایران و انگلیستان و همچنین ضرر شخصی بنده و شما تمام خواهد شد . که در شرکت نفت
دارای سهام میباشیم .

نگره الملك

~~شرکت نفت~~ - صحیح است قربان . روی همین اصل است که رای عقب انداختن مصوبه این قانون ما تاکنون
صحن کرده ایم هر دفعه اکثریت مجلس تشکیل نشود .

مستر فاکس - Thank you

بهر حال ما از شخص جناب عالی که معاون مجلس شورایی ایران هستید انتظار
داریم قانون ملی کردن نفت را مسکوت نگاه دارید . و حق از جریان خارج کنید . در ~~اصول~~ ^{از آن} میتوانم

حضرت عالی لطفان بد هم که همکاری شما با شرکت نفت نزد دولت انگلستان بی پاداش نخواهد
 شد ^{مکتوبه الله} - تشکر کم قربان • چیزیکه هست باید نظر اعلی حضرت همایون را بیشتر به این موضوع جلب
 کرد •

مسترفاگر - ازان جهت وطن باشند • سفارت انگلستان مشغول است • اجازه بد دهید بنوشیم برای
 ابقای شرکت نفت انگلیس و ایران (بنوشند) اجازه مرخصی فعلا این جگه را تقدیم موکم تا بعد
 شود ^{مکتوبه الله} - اختیاریه این جناب مستر ^{باینه} (~~مسترفاگر~~) لطفان ^{باینه} ~~مسترفاگر~~
 (ناگرمی بود ~~مسترفاگر~~ روی صندوقی را حق لم داده با شادی به جگه نگاه میکند)
 تلفن زنک میزند)

والو سلام قربان لطفان ^{باینه} چه فرمودید با مستر هل تشرف میاورید ؟ خیر است انشاء الله
 چه خیر است بله بله بسیار خوب بفرمائید منتظم تصدق تیمسار •

خانم - کی بود صحبت میکرد •
~~مسترفاگر~~ ^{مکتوبه الله} - ~~مسترفاگر~~ سر تیب آباد انا رئیس کی شهرتانی با مستر هل رئیس اداره اصل چهار تریون اینجامیابند

خانم - (شادی کان) انا سر تیب آباد انا همان دماغ کده آبله رونبست ؟
~~مسترفاگر~~ ^{مکتوبه الله} - چرا ~~مسترفاگر~~ چندین میلیون تومان نرت دارد • ازان امر کافیل های دو اتمه است • برای همین

هم است که تازه کی رئیس کی شهرتانی پیش کرده اند • مردی بسیار شریفی است • دوست قدیمی ماست •
 مقام مستر هل هم معلوم است •
 خانم - وای غش کم عصب مهمانهای امروز داریم • ستاره جان زود برو لباسهایت را عوض کن باید خوب از
 ایشان بد برائی کرد • (پودر میزند)

ناهدید - انا تیمسار تشرف آوردند •
~~مسترفاگر~~ ^{مکتوبه الله} - بگو بفرمایند • نگاه کن به حسن بکوفورا ویسی حاضر کند • نگاه کن اخیل توش و شکلات سوسیس

اگر چیزی کم و کسر باشد هرچه دیدید از چشم خودتان دیدید • احمق چرا واستادی بمن نگاه
 میکنی کرده برو اتابان معطلند • (~~مسترفاگر~~ ناهدید میبود خانم با ماتیکه پیشانیش را قرمز میکند سر تیب

سرتیب و مسترهل وارد میشوند هر دو دست خانم و ستاره را میبوسند تا هید با سینه مشروب وارد
میشود ~~مسترهل ایستاده پایش را بالا گرفته میگوید می می~~

سرتیب - (به نا هید) گلشهای انا را تمیز کن .

نا هید - من باچی !

گلشهای انا

حضرت اشرف - زود باش ما هوت پاکن بیمار (نا هید با غضب میرود سرتیب دستمال خود را از جیب خود

در آورده گفتم خم میشود ولی مسترهل نمیکندارد همه می تشینند]

خانم - (اهسته به ستاره) دیدی دختره چکار کرد ابرویمان را برد .

عزیزان

سرتیب - بتنه اجازه میخواهم نخستین جام ~~خود~~ سلامتی دوست عالیقدر ~~را~~ مسترهل بنوشم . سال هاست

بتنه از نزدیک افتخار آشنائی با انجناب را دارم . بجزات میتوانم بگویم که ایشان واقعا مظهر تمدن

عالی امیرکاهستند . سلامتی جناب مسترهل .

(همه سلامتی مسترهل و نوشت) .

گلشهای انا

حضرت اشرف - جناب با زبان فارسی آشنائی دارند ؟

سرتیب مدبله خوب میداند بسیار عالی مدتهاست در ایران هستند .

گلشهای انا

حضرت اشرف - بده میخواستم عرض کنم بتنه از تشرف فرمائی جناب مسترهل مهمان معظم خود بسیار تشکرم و

از تهنیتها پاد انا بوسیله که وسیله آشنائی ما را فراهم کرده اند نیز سپاسگزاری میکنم اجازه بدید

بنوشیم به افتخار این آشنائی خوشم .

(همه بنوشند .)

سرتیب - جناب مسترهل از قرائن چند دقیقه بهتر وقت ندارند و مایلند راجح بمسئله نفت چند کلمه بگویم

صحت کند .

گلشهای انا

حضرت اشرف - (کوی ناراحت میشود) بفرمائید قربان .

مسترهل - آقایان امروز مسئله نفت ایران نظر کلیه محافل سیاسی و اقتصادی کشورهای جهان و در درجه اول

کشور آمریکا

بشود جلب کرده است • من میخوامم مبارزه دوستان ایرانی خود را برای ملی کردن صنعت نفت بشما

تبریک بگویم •

سرتیپ - سپاسگزارم •

هلی - شکی نیست که ملی کردن نفت اقدام بسیار بجایی است ولی از طرفی نگاه این امر با دو مانع بزرگ روبرو

خواهد شد • اول آنکه دولت ایران فاقد تکنیک کافی و وسائل استخراج نفت است و مستقلا قادر

نیست نفت خود را استخراج کرده در بازارهای دنیا بفروشد و

سرتیپ - صحیح است صحیح است قربان •

۱۳۰۵/۱۵

مستر هلی - مانع بزرگتر دخالت مستقیم ~~دولت آمریکا~~ کمونیستها «این مسئله است» •

سرتیپ - احسن اصنفت •

مگر والله

حضرت اشرف - صحیح است قربان واقعا درد و مانع بزرگی ~~است~~ •

صیانت

مستر هلی - بله حضرت اشرف من میخوامم بنام یک نماینده رسمی دولت آمریکا بشما اطمینان بدهم که هم

کمیانبهای آمریکایی و هم دولت آمریکا در امر ملی کردن صنعت نفت و استخراج این ثروت طبیعی

حاضرند هرگونه مداخلتی را بدولت ایران مذبول دارند •

تیسار - (دست میزنند •) چگونه شکر این نعمت گذاشتم •

مستر هلی - منظور ما از این کمک اینستکه از یکطرف اقتصادات کشور ایران را به پایه عالی برسانیم که هدف اول

اصل چهار تریوم هم همین است و از طرف دیگر ~~تعمیراتی~~ ازاد بتواند از نفت ایران در جنگ حتی الوقوع

آینده استفاده کند •

سرتیپ - انشاء الله ما هم جز این ارزش ندانیم •

مگر والله

حضرت اشرف - صحیح است قربان •

تبریک

مستر هلی - ~~مستقیم~~ برای موفقیت دولت ایران در امر ملی کردن نفت •

نگو الله

حضرت آقاخان پنده خود را پاینده یک مخطور دیپلماسی میدانم آخر شرکت نفت انگلیس و ایران یک
 شرکت رسمی و قانونی است با تصویب قانون ملی کردن نفت جواب انگلیس را چه باید داد . به مخطور
 مستر هل - انگلیسها بدتهاست از کشورهای شرق جواب ^{بدهنده} ~~بدهند~~ شما باید تا کون این حقیقت را درک
 کرده باشید که امروز انگلیس برای ادامه هستی خود دست بد ایران آمریکا زده است . یک وقت دولت
 ایران از امیال انگلستان پیروی میکرد که امید کمک از آن کشور داشت امروز انگلیسها که خودشان محتاج
 یک کمک اند چه مساعدتی میتواند بشما بکنند .[؟]

نگو الله

سرتیپ - حضرت آقاخان پنده بارها عرض کرده ام . برای اینکه ایران از استیلای همسایگان شمالی و جنوبی
 در امان بماند باید فقط ^و فقط بدولت کبیر آمریکا متکی شود . آمریکا امریکائیکه از حیث فاصله دور
 است و از لحاظ دوستی نزدیک .

دی

مستر هل - آقایان از گفته های خود چنین نتیجه باید گرفت که لایحه ملی کردن نفت باید هرچه زودتر
 بتصویب مجلس ایران برسد و بعد ادولت ایران بلافاصله برای استخراج نفت بایستی
 با کپانیهای امریکائی وارد مذاکره و معامله بشوند . آقایان دولت امریکا و اصل اداره چهار
 اجرای هرچه زودتر امر را جدا از شما میخواهم . ^{آقای سگوه الله} ~~حضرت آقاخان~~ شما برای سهام خودتان نراحت
 نولید ما کاری نداریم که نه تنها ^{زیاد بنده} ~~تضرر~~ نکند بلکه منافع خیلی بیشتری هم عایدتان بشود .
 (اوسته به سرتیپ) هست نخست وزیری ایران هم ^{ازین} ~~الطریق~~ شما خواهد بود)

سرتیپ - تشکر میکنم . جناب .

(مستر هل با آنها دست میدهد)

نگو الله

حضرت آقاخان - لطفتان پاینده مرحمت عالی مستدعایم (هر سه میروند)

خانم - امریکائی همین بسوز زیر چشمی نگاه میکرد که نکو وای وای ^{ما} ~~عش~~ کنم ^{بوی} ~~بوی~~

ستاره - مایان چرا سرتیپ اینطور میخندد ^{در} ها ها ها . . اما خیلی بد ترکیب است .

خانم - پولهایش قشنگ است .

روزنامه کنگره و پنجه کار شده

(ناهید و کوکب حرفهای آنها را ~~با کمال نگاه~~ می کند .)

خانم - ناهید چرا لب و لوجه ات او بزان است این کیه ؟

کوکب - من همانم که پنج شبانه روز با پای پیاده و شکم گرسنه کوه و بیابان را طی کرده ام تا اینجا رسیده ام .

خانم - هان کوکب تو ای ؟ چطور شده چه می خواهی ؟

کوکب - من حقم را می خواهم درست ۴۰ سال است روی زمین که شما ناشر را می خورید عرق ریخته و زحمت کشیده ام .

ایا انصاف است حالا سر پیچی یک اطاق سه وجی مرا از من بگیری و اواره و سر کرد ام کنید .

خانم - زبکه دهاتی اولاً بفهم کجا و باکی حرف می زنی اینجا سر جالیز نیست خانه ارباب است ~~و اینجا~~

دست پیش را می گیری عقب نیافتی این دختر است که تو تریب کردی ~~او~~ خانم پاشانرا یک کفش کرده اند که

می خواهم درس بخوانم . هوشب هوشب بی اجازه من می رود مگر خانه من مکتب خانه است مگر

نان مفت دادم پاشان بدهم بخورد و درس بخواند ؟

ناهد - خانم ما شرط کرده ایم که روز کاریمکم و شب بیروم درس بخوانم اگر حاضر نیستی ~~در دنیا~~ که بسته

نیست از اینجا بیروم .

خانم - میروی ؟ اما زندان قبرستان .

ستاره - پامان چون عصبانی نشوید ساعت ۷ پارتی بگویم دارم . تا دیر نشده بیروم .

~~خانم - لا اله الا الله مگر این بیروم دیر شد .~~

خانم - لا اله الا الله مگر می گذارند بیروم دیر شد .

(بر در حال رفتن)

کوکب - خانم پس تکلیف ما چیست ؟

خانم - چه عرض کنم من نه مدعی العموم نه ^{معدوم} ~~معدوم~~ هر خاکی می خواهد بسرت بکشد .
(می روند سکوت)

کوکب - دختر جان چه گم؟ کجا بروم؟ من وقتی این هارا می بینم از هر چه شهره است بدم مایه و میزارم

ناهیست نه مادر • همه اینطور نیستند • انقدر آدم خوب اینجاست که نگو •

کوکب - کجا؟ آخر کجا آدم خوب پیدا میشود؟

ناهیست - بیا بروم نشانت بدهم •

(میروند)

پرده

سن چهارم

فرزانه در اطاق ساده و مرتب خود پشت میز تحریر تشسته مشغول نوشتن است . ناهید و کوکب وارد میشوند . هر دو سلام میکنند .

ناهید - فرزانه خانم ، مادرم خیلی دلش میخواست شمارا به بیند . آوردش اینجا .

فرزانه - خیلی خوشوقت شدم . من تعریف ایشان را از دور شنیدم . خوب کی از ده آمد ^{ای}؟ حضور شد به این فکر افتادید که بیایید شهر ؟

کوکب - خانم ، اطاقم را از من گرفتند . امدم شهر به ارباب شکایت کم از آنها هم جواب سرمالا شنیدم حالا میخواهم یک عریضه به شاه بنویسم .

فرزانه - ببخود . کسی تا حالا از این دیک جوی حلوا نخورده است . یک کاری بکنید که کلر باشد . کوکب - خانم ، اخر چه کاری از دست من برمیاید ؟

فرزانه - همه کار . از دستیکه بکار عادت کرده همه کار برمیاید . بنشینید تا جای برایتان بیاورم بقیه خیلی خسته هستید .

(جانی میآورد و با شیشینی جلوی کوکب میگذارد . کوکب با اشتها میخورد)

فرزانه - ناهید تو هنوز این ورقه را امضاء نکرده ای ؟

ناهید - نه خیر . چیه ؟

فرزانه - بگیر خودت بخوان .

ناهید - (ورقه را میگیرد و بسختی میخواند) نفت ایران روشن کننده

کوکب - ناهید جان از کجا میتوانی بخوانی ؟ تو که کفتی خانم ~~نمیکند~~ نمیگذارد بروی درس بخوانی .

ناهید - فرزانه خانم مرتب بمن درس میدهد . من نمیخواستم خانم بفهمد (بفرزانه) بگیرد ورقه را خودتان بخوانید .

فرزانه - (میخواند) نفت ایران روشن کننده و شعل صلح است . ما میلیونها مردم زحمتکش ایران
 تصویب هرچه زودتره قانون ملی شدن نفت و خلیج بد از شرکت غاصب انگلیسی را از مجلس شورای
 ملی و دولت خواستاریم . ما به هیچ وجه حاضر نیستیم نفت میهن خود را بجنک افروزان انگلیسی
 و امریکائی بسپاریم . والا آخر . بکیر اضا کن .

ناهید - (اضاء میکند) مادر مدانی این چی میگوید ؟ میگوید ما میخواهیم ارزانی بشود تا بتوانیم
 خوب زندگی کنیم برای اینکه دیگر نباید بگذاریم انگلیسها نفت ما را ببرند . توهم این ورقه را
 بکیر اضا کن .

کوکب - من همه اینهایی را که تو میگوئی وانجا نوشته اند قبیل دادم . اما خدا نکند دیگر انگشتم را روی
 کاغذ بگذارم .
 فرزانه - چرا ؟

کوکب - برای اینکه این انگشت خیلی بالا بسرمین آورده . اصلا ادم بیسواد زود کولی میخورد .
 یازده سالم بود کولم زدند شوهم دادند . چند سال پیش ملاطی انگشتم را زد روی یک تیکه
 کاغذ بعد خیرندیده کوشواره هایم را گرفت . که خدا گفت انگشتت را بزن روی این کاغذ
 زدم کولم را برد . اینهم دست اخیری از اطاقم بر است . واه باخودم شرط کرده ام تا عمر
 دادم دیگر این انگشت صاحب برده ام را روی کاغذ نگذارم . بسم است . هرچه ازینم کردند و
 کولم زدند .

ناهید - مادر جان اما اینجا هیچکس نمیخواند گولت بزنم .

فرزانه - (بخودش) راست میگوید . با همین چند جمله ساده تمام محرومیت های زن ایرانی را
 شرح داد . (در میزنند . فرزانه باز میکند . فیروز مهربان و محمود وارد میشوند)
 فیروز - (به کوکب) من چند روز است منتظر تو هستم . خیلی خوب کردی اهدی .

آوارها

کوکب - (پیشانی او را میبوسد) اگر نمیامدم جگر میکردم ؟ او که اولم کردند عزیزم .

فیروز - میدانم خبیرش را شنیدم . اطاعت را گرفتند اما عیبی ندارد درست میشود . اینجا ^{سفر} لنگه میمانی

به فزانه کمک میکنی . ~~و~~ از خاله من کوکب خاطر جمع باشی . او پیش از همه ما محرومیت

دیده است . (به کوکب) فقط در این خانه باید از چشم کور و رکوش گریز کرد . چون ما دشمن زیاد داریم .

کوکب - میدانم عزیزم . خوب میدانم . بمن سفارش نکن . من نباید دلم بدلم شوهم و عزیزهایم را از مامور و قزاق قاپم کرده ام . من به این چیزها عادت دارم . تو یکوبه بینم از سهراب چه خبر داری .

فیروز - فردای آن شب که تو آمدی شهر سهراب بسراغ شما رفته و فورا برگشته است . با آنکه مامور ~~حکومت~~ ^{شده} نظامی ~~است~~ هر جا دستش میرسد بما کمک میکند سهراب پسر خیلی خوبی است .

کوکب - الحمد لله . او هرود کارا ایا میشود من سهرابم را به بینم .

فیروز - میشود . ناهید جان تو چطوری ؟

ناهید - بد نیستم . دلم برایت تنگ شده بود .

(یک لحظه هردو با تبسم به یکدیگر نگاه میکنند .)

فیروز - ~~وقت کم داریم~~ . وقت کم داریم . من میخواهم دوسه موضوع را به اطلاع شما برسانم . و بروم .

اولی - طبق آماریکه رسیده در نمایش دیروز قریب هزار نفر کشته و زخمی داده ایم . امروز ساعت

پنج باید در کلوب جمعیت ملی مبارزه با استعمار همه حاضر بشویم . چون اینجا تصمیماتی برای

کمک به اسب دیده کان گرفته خواهد شد .

دوم - امروز صبح روزنامه ما را توقیف کردند ولی امشب بجای آن روزنامه دیگری بنام = نبرد =

منتشر خواهد شد . سوم - بمن ماموریت داده شده برای تهیه اصحاب عمومی کارگران نفت

ایبادان و بعضی کارهای دیگر چند روزه به ایبادان بروم . فردا ساعت ۶ صبح با هواپیما حرکت

خواهم کرد .

کزارش من تمام شد . اگر خبر تازه ای یا کاری نداری بروم .

ناهد - خبر تازه اینکه امروز صترفاکر آمد پیش اقا و برای اینکه کلیدی کردن نفت را عقب بیاورد ازند

خیلی حرف زدند . بعد هم رئیس شهرتانی یک نفر امرگلی را آورد . تشد بفهم چه میکنند .

فقط هی سلامتی هم خوردند . هی خوردند .

فیروز - ان امرگلی ~~کمی~~ ^{کمی} ~~کمی~~

ستوان سپرد اد - حتما رئیس اداره لصل چهار توپ من بود . برای اینکه از انجا بما تلفن کردند . و وقتی

سرتیپ از اداره رفت بمن نکفت کجا بروم و کی بروم گردم .

(صدای سوت از پشت پنجره شنیده میشود .)

فیروز - کوش کنید . مثل اینکه صدای سوت آمد . ^{پشاکر} بقال سرکوجه سفارش کرده ام اگر پلیس آمد با

سوت بمط خبرید هند . (کوش میکنند صدای سوت مباد) بده آمدند زود تر قلم بشوم .

(در میزنند)

مادر ، بیا بروم

ناهد - فرزند خانم شما ~~بیا بروم~~ ^{بیا بروم}

کوکب - ^{بیا بروم} باین کس کار ندارد .

محمود - فرزانه بروم ممکن است خطری برای شما باشد .

فرزانه - من میمانم . چون اگر منم باشم میمانم ممکن است همه مان دستگیر بشوم . شما بروید .

(فرزانه در را باز میکند . چند نفر پلیس و سهراب با علامت مامور حکومت نظامی وارد میشوند)

کوکب از دیدن سهراب دگرگون شده با دست چشمپایس را می بندد)

پلیس - فرزانه شما هستید ؟

فرزانه - بده .

پلیس - اینجا خانه شماست ؟

فرزانه - بده .

جمعیت - مبارزه با استعمار

پلیس - جلسات ~~اینجا~~ اینجا تشکیل میشود ؟

فرزانه - نه خیر .

پلیس - الان شما اینجا جلسه ندانستید؟

فرزانه - نه خیر.

پلیس - شما عضو ~~سازمان~~ ^{جمعیت} هستید؟

فرزانه - برای چی این سؤال را می‌کنید؟

پلیس - (فریاد می‌زند) برای اینکه بروند و پراز جنایت شما و همکارانتان در شهرهای موجود است . شما

با کمال وقاحت دارید بماند روغ می‌کشید . زنیکه خجالت بگر .

فرزانه - توهین نکنید .

پلیس - توهین چیست ؟ ~~کککک~~ ^{جمعیت} زنی که ~~باز شد~~ ^{باز شد} باید قطعه قطعه اش کرد .

فرزانه - آقای پلیس شما قدرت انرا ندانید که میلیونها زن ایرانی که برای آزادی خودشان مبارزه میکنند

قطعه قطعه کنید .

پلیس - بس است . این مزخرفاترا توی زندان بگو . (به کوکب) بهترین اگر راست نگوئی ترا هم میبزم زندان

اینهاهی که امروز اینجا جلسه داشتند گوشان ؟

(سهراب از پشت سر به کوکب اشاره میکند بگویند انم)

کوکب - اقا من نمیفهم شما چه می‌گویید از صبح تا حالا هیچکس اینجا نیامده است .

پلیس - پیرسنگ توهم دروغ می‌گوئی ؟ (بمامورین) همه جا را بگردید . کتاب روزنامه اوراق مشکوک همه را

جمع کنید .

(مامورین با توجس کاملی بکاوش میبرد ازند)

کوکب (آهسته به سهراب) پسر جان نکذار بگردند . زود تر بروید .

سهراب - میدانم تو محکم باش .

پلیس دوم - (مقداری اسکناس از روی میز برداشته به پلیس اول میدهد) سرکار اینها هم که جزو اوراق

مشکوک است .

پلیس اولی - ضبط کن .

سهراب - (با عصبانیت) اسکناسها را بجای اوراق مشکوک برداشته‌اید دیگر چه میخواهید ؟ برویم تلنصر

باید صد تا خانه دیگر را بگردیم .

پلیس اولی - آره امروز کار زیاد داریم . (به فرزانه) خانم برویم .

فرزانه - کجا ؟ برای چی ؟

پلیس اولی - برای اینکه توقیف هستید .

کوکب - وای خاک بر سرم ! کجا میبریدش ؟ اخه چرا میبرید ؟ مگر جکار کرده ! (پلیس با ته تفنگ

به کوکب میزند و میگوید خفه شو !

پلیس دوم - (به فرزانه نزدیک شده با خنده و باو میگوید) نترس جونم زود برمیگردی . خودم بهت کمک

میکم . (دست فرزانه را میگیرد)

فرزانه - من بکمک شما احتیاج ندارم . (پلیس را عقب میزنه)

پلیس - او هو خانم را بمانس پس راه ^{بف} نییوفتک تا نشانت بد هم .

(پلیس فرزانه را میبرد سهراب از عقب آنها می رود کوکب در را بر روی آنها بسته

بهت میماند .)

کوکب - الهی اب بدود نون بدود شما ظالم ها هم بهمراش .

(فیروز ناهید و مهرداد و محمود میایند)

کوکب - وای فرزانه را بردند . مگر زن راهم حس میکنند ؟

مهرداد - پس چی ؟ امروز زندانهای سراسر ایران پر از زنهایی است که برای گرفتن حق خودشان مبارزه

میکند اما خیلی بد شد فرزانه را دستگیر کردند .

فیروز - درست است . ولی باید خونسرد بود . ~~باید~~ بایستی زود تر به تشکیلات خبر بدیم .

محمود - من الان بروم .

فیروز - کوی صبر کن . هنوز کوجه ها امن نیست .
 کوکب - ااه ناهید جان میدونی سهراب را دیدم ؟
 ناهید - خوش بحالت مادر! دیدیش ؟

کوکب - دیدم . اما چه دیدنی . مردم وزنده شدم . پس از دو سال انتظار دیدمش اما نتوانستم اقلا صورتش
 را ببوسم .

فیروز - امروز هم میرسد . ما از تو خیلی متشکریم که با کمال شجاعت با پلیس روبرو شدی . خوب وقتا حالا
 میتوانید یک یکی بروید .

کوکب - یک دقیقه صبر کنید . من حرفم را بزتم و بروید . میگویند ادم را از دوستش میشناسند . اما من
 میخواهم بگویم که ادم را از دشمنش هم ^{میتوان} شناخت . من بیشتر شرطها را می شناختم . اما
 امروز که دشمن هایتانرا دیدم بدست ایمان اوردم . معلوم میشود شما حقیقتا آدمهای خوبی هستید .
 ومن یک عمر عقب ادم خوب میگویم بد هید ان ورقه را اضا کم .
 فیروز - ک ام ورقه ؟

ناهید - ورقه برای اضا نیفت . (یک ورقه به کوکب میدهد)

کوکب - من یک ساعت پیش میرسیدم انکستم را روی کاغذ بیم میرسیدم باز هم کوی ^{نجم} ~~بزرگ~~ . اما حالا و بیم
 استباه میکردم من را به بخشید . (انکستش را به استامپ زده به ورقه فشار میدهد .)
 فیروز - ^{دوستان} همانطوریکه گفتیم من فردا صبح میروم ابادان فعلا برای یک هفته خدا حافظ .
 (باهم دست میدهند محمود و مهرداد و کوکب میروند)

ناهید - فیروز مواظب خودت باش . فکر مرا بکن . تا تو برگردی من خواب ندارم . دل واپس تو هستم .
 فیروز - ناهید عزیزم . آرام باش این روزهای سختی زندگی ماست . این روزهای کارماست . این روزهاییست
 ما باید برای خوشبختی خودمان برای آینده بجه ایمان برای ازادی مبین و ملگ مردم خودمان
 مبارزه کنیم . ناهید ما خیلی زود زندگی بمان را باهم شروع خواهیم کرد . ما باهم خوشبخت خواهیم
 شد .

کارکو عرب - من الان میروم اب ماوم .
(یک بیت طوی برود ارد که روی ان نوشته شده ب ب و میرود .)

کارکراوی - (اشاره به بیت) ب ب بنزین پارس

کارکردوم - ولی انگلیسیها این را میخوانند *British petrol* یعنی بنزین بریتانیا . همه کار شرکت
نفت همینطور دورویه و حقه بازوست .

(فیروز وار شده کارکران بطرف او میروند)

فیروز - سلام رفقا . من ماموریت دارم سلام آتشین و برادرانه گمبه مردم زحمتکش تهران و همچنین کارکران

اصفهان را بشما بشما مبارزان قهرمان ضد استعمار ابلاغ کنم .

(کارکو پیر و چند نفر دیگر با فیروز رویوسی میکنند .)

فیروز - مبارزه علیه استعمار شعار تمام زحمتکشان ایران است . شما کارکران دلیر شرکت نفت امروز

در صف اول این مبارزه ملی ما قرار گرفته اید . رفقا ما باید صفوف خودمان هر چه بیشتر متشکل

و متحد کنیم . ما دیگر نباید اجازه بدیم غارتگران انگلیسی هر سال صدها میلیون پول مردم

لخت و کمرسته ما را بجزیره بریتانیا ببرند . (کارکران دست میزنند) بنابراین طبق تصمیم شوروی

متحد و مرکزی باید گمبه کارکران شرکت نفت از فردا بعنوان اعتراض علیه کپانی غاصب انگلیسی

دست از کار بکشند . زحمتکشان سایر شهرها هم برای پشتیبانی از شما دست به اعتصاب عمومی

خواهند زد . تا وقتیکه قانون ملی شدن صنعت نفت بتصویب مجلس شورا برسد اعتصاب ادامه خواهد

داشت . خواهش میکنم رفقا نظر خودشانرا بگویند .

کارکران - حاضریم . حاضریم .
(کارکو هندی بیت طوی بر آب را آورد و کارکو پیر از ان اب میخورد)

کارکو پیر - (به فیروز) پسر جان ما سال ۱۹۲۸ که شاید شما هنوز بچه بودید علیه انگلیسیها اعتصاب

کردیم و شعارمان این بود شرکت نفت باید منحل شود . منتها چون انروز اقوه ما کم بود نتیجه

نکوفیم . اما امروز خدا شکر همه مردم ایران با ما همراه اند . مقصودم اینستکه بگویم من

من سی سال است با نارضایتی برای شرکت کار می‌کنم . جوانم را از دست داده‌ام . امروز با وجود اینکه پیچگی پیر و شکسته شده‌ام تا آخرین نفس با شما پسران عزیزم همراه خواهم بود .
 حمد - اما من فکر می‌کنم اندیم و راستی راستی نفت را ملی کردیم . آخر ماکه نمیتوانیم نفت را از زیر خاک در بیاوریم . نه سرمایه داریم نه وسیله نه شخص این چه زحمت بیخود است که بخودمان بدهیم ؟

کارکر ۱ - مزخرف نکو حمید .

فیروز [۳۰] استیاء می‌کند ماهه چیز داریم بجز آزادی . استخراج نفت که سهل است ما قدرت کافی داریم که کشور خودمان را اداره کنیم . خیلی نزدیک است آنروز که مردم زحمتگر ایران سرنوشت خودشان را برای همیشه بدست خواهند آورد .
 (از درد و پسر چه لاغر می‌مان که بایر که درختان خود را بوشاند ، است دعا کان پیش می‌بند)

پسرا - بده مال منه .

پسرا - تمید هم مال خودم است . (هدیه بکرا کمک میزنند فیروز آنها را جدا میکند)
 فیروز - بچه ها چه خبر است سر چه دعا می‌کند ؟

پسرا - انا والد سه روز است چیزی نخوردم از صبح تا حالا اینها را جمع کرده‌ام حالا این توله سگ قاب میزند و میخورد .

پسرا - (کوبه کان) بخدا دروغ می‌گه مال خودم است .

فیروز - بدید بد بینم چه هسته خرما ! ~~شود درخت~~ ! ~~شود درخت~~ ! بدیخت ها شما چطور اینها را

~~میخورید (اشغال ها را روی دست می‌بند کرده به آنها نگاه میکند) این است خوراک هشتاد درصد~~

بچه های جنوب ایران . این هم سلامتی شان . شکم این یکی از ما را هم کرده چشم آن از

تراخم در شرف کوری است (اشغالها را دور می‌زنند ~~میخورند~~ خم میشوند بردارند)

فیروز - برخیزید . این اشغالها را نخورید هر دو تن دم ایستگاه اوتوموبیل منتظر من باشید روزنامه
مد هم بفروشید و پول بگیرید .

سرا - خدا عمرتان بدهد آقا . (هر دو میروند)

(سوت کار ~~بزنند~~ میزند . گنگ میزند س انگلیسی سرش چند نفر مامور حکومت نظامی از دور میاید
فیروز با تردستی در حالیکه کارگران وی را حیرت سرخود مخفی کرده اند خارج میشود .
سرش مرد کوتاه قدی خوش پوشی است که ~~زود سر~~ ^{سینه دارد} ~~غلبه را برداشته~~ ^{عالم} ~~میخندد~~)

کارگرا - باز این خائن پیدا میشوند!

کارگر ۲ - ~~و~~ فیروز کو!

کارگرا - رفت . امروز هم برآمد تهران . خدا بسلا متوجه ^{بارد} جوان خنگ نازنینی است .

سرش - (به میزند س انگلیسی) من خودم ایرانییم ^{مید} اخلاق اینها را (اشاره بکارگران) خوب

میدانم . تا کارگر ایرانی نترسد کار نمیکند مگر کسی بدرد این ملت نمیکورد .

میزند س انگلیسی - *That is right* - اخطار کنید .

سرش - آقایان خواهش میکنم ~~گنگ~~ توجه کنید . (کارگران اعتنا نمیکنند .) دقت کنید باز دقت کنید

طبق تصمیم ریاست محترم شرکت نفت پنجاه نفر از کارگرانی که دیروز در نمایش طبعه کبابی نفت

شرکت کرده اند از کار اخراج و ^{تسلیم} ~~تسليم~~ مامورین حکومت نظامی شده اند . اسامی آنها را بعدا

اخطار میکنم .

(کارگران همه اعتراض میکنند .)

کارگر ۱ - اخراج و تهدید مانع مبارزه ما ~~نمیگردد~~ ^{نمیشود} عمر شرکت باخر رسیده است .

(~~حمید باور بنه زده خود را نزد سرش میبرد~~)

سرش - آقایان در عوض شرکت بکارگرانی که ~~مبارزه~~ ^{مبارزه} پادشاه خواهد داد . ~~شرکت از آنها بیای~~

امامی

کارگر ۲ - ما به پادشاه شرکت احتیاج نداریم .

سروش - برای آخرین دفعه بشما اخطار مکتب نظم را رعایت کنید . فردا آخرین جلسه مجلس شورای ملی
 برای رد لایحه نفت تشکیل خواهد شد . هر کارکنی که اول وقت فردا سر کار حاضر نباشد شرکت او را
 با نیروی نظامی بکار وادار خواهد کرد .

(کارکنان باامست های کره شده فریاد میزنند ما را از ^{بگیر} ~~مجلس~~ برای شرکت کار
 نخواهیم کرد . مرد و باد شرکت غاصب انگلیسی .) مرکه برامیرالیهسم غارتگر
 مامورین حکومت نظامی به آنها حطه میکند . زد و خورد .)

پسرد

سن ششم

نگو الله

کمیسیون نفت مجلس شورای ملی روی میز حضرتعالی (صدر کمیسیون) دو تلفن (زنک) رادیو) ^{و نمازنگاه} دیده میشود. منشی کمیسیون که عینک قطوری بچشم دارد پشت میز دیگری مشغول نوشتن است. ^ف از نمایندگان که برخی از آنها با ^{حارثی} عبا و عمامه جای میخیزند با قلیان میکنند

~~اطراف میزند~~

حضرت شریف - آقایان اجازه بدهید در همین جلسه کمیسیون نفت را افتتاح کنیم. بطوریکه سهوتند دستور جلسه امروز مذاکره در اطراف لایحه ملی کردن صنعت نفت تصویب یا رد لایحه مزبور است. از آقایان مختم خواهند میشود نظم را رعایت کنند.

شیخ الاسلام - اجازه بدهید

نگو الله

حضرت شریف - خواهند میگویم (تلفن زنک میزند) الو. الو. بله. سلام قربان. مرحمت عالی مستد ام

اطاعت میگویم تیسار چشم. خاطر جمع باشید. لطف عالی زیاد (به شیخ السلام) بفرمائید آقا. (تلفن زنک میزند) بله. آها. سلام قربان. مطمئن باشید. درست میفرمائید. الان مشغولیم بله بله

مرحمت عالی مستد ام (به شیخ السلام) بفرمائید آقا!

حاج امین

بسم الله الرحمن الرحيم خیر اجازه میخواهم طاعت این را که چرا با لایحه ملی کردن نفت مخالف به اختصار در دو کلمه عرض کنم و بقیه را بگویم. چون دیروز بحث کافی کردیم امروز منضم ^{صدر کمیسیون} (زنک ^{نگو} حضرتعالی) ^{نگو} دگر سودائی - امروز هم میخورم.

حاج امین

برما نمایندگان مسلمان ~~شکر~~ مجلس شورای ملی فرض است که هرچه بیشتر موجبات راحت و سعادت ملت مسلمان ایران را تامین و فراهم کنیم. بهره جیک از ماها پوشیده نیست که دولت طبعه ایران سالیانه مبلغ ۲۰ میلیون دلار ریاست حق السهم مالک نفت از شرکت نفت انگلیس دریافت

می‌کند و تا یک شاه‌ی اخوان بمصرف حوائج ملت می‌رسد . حال اگر ما قانون ملی شدن نفت را
 خدا را خواسته ^{تصدیق می‌کنیم} سبب خواهیم شد که سالی ۲۰ ملیون دلار از خزینده دولت کسر شده
 در نتیجه میلیونها نفر امت بی‌بهره طبه السلام بمفقرو و فلاکت بیشتری دچار شوند . اقلیان بخدا قسم
 این کار برخلاف دین (برخلاف وجدان است) . بجد ^{مطمئن} ملی کردن نفت بمضر ملت ایران است .
 دکتر سودانی - مفلغه نکید . بگوئید بمضر انگلستان است . شما از انگلیسها پول می‌گیرید که اینرا بگوئید .
 استغفراله کافر همه بکش خود پندارد . آقای دکتر هفت سال اقامت در امریکا شما را به
 ظلال همین گمانده است .

Handwritten signature

دکتر سودانی - بنشین بر است (اجازه صحبت می‌خواهد) ~~حضرت اشرفی اصفهانی~~ میزند .

دکتر سودانی - اقلیان آقای شیخ السلام می‌گویند شرکت نفت انگلیس سالی ۲۰ ملیون دلار به ایران می‌برد از
 ولی خجالت می‌کنند بگویند که این شرکت غاصب سالیانه ۵۰۰ ملیون دلار پول مردم ایرانرا غارت
 می‌کند . بفرمائید خود شرکت در ترازنامه سال ۱۹۵۰ اعتراف دارد که ۴۸۰ ملیون دلار سود
 خالص از نفت ایران برده است . کدام ایرانی با شرافتی دیگر حاضر است این چپاول را تحمل کند ؟
 نمایندگی دیگر - این صحیح است ولی ملی کردن نفت هم بمنزله آنستکه با درجاء های نفت را لجن بزنیم
 یا اینکه دودستی تقدیم کمونیستها کنیم .

حاج آسین

~~Handwritten scribble~~ - استغفراله خدا انور را بد نمانی آورد .

دکتر سودانی - نخبه‌ترین راه سوم عقلی‌تری هم است یعنی کمپانیهای امریکائی حاضرند با شرایط بسیار
 منصفانه نفت ما را اجاره کنند .

حاج آسین

~~Handwritten scribble~~ - معلوم میشود اداره اصل چهار ترومن سبیل اقلارا خوب جرب کرده است .
 اینتلیجنت

Handwritten notes: طریقه
 سبوت
 سبوت
 سبوت

دکتر سودانی - مردیکه بخود نگاه میکنی که نوکر اینترنشنال سرویس هستی .

نمایندگی دیگر - خفه شو (صورت او سیلی میزند) شیخ السلام کک میخورد ~~حضرت اشرفی اصفهانی~~ میزند .

نگاره الملك

حکومت - اقلیان اقلیان خواهش مکنم . نظم را رعایت بفرمائید .

(صدای همیشه نمایش دهندگان از پشت سن شنید و میشود شعارها بکوش میزند

رشته باد دگر صدق ! نفت ایران روشن کند و شعل صلح است . ~~مرکز~~ ^{امپریالیسم} انگلیس و آمریکا)

پیش خدمت - قربان مردم بمجلس هجوم ^{آوردند} ~~مطوری~~ . جناب رئیس میگوید نمایندگان آنها را ~~بفرستید~~ . ^{بندیزید}

~~حکومت~~ - فقط بکفر نمایند و را مامورین حکومت نظامی بیاورند اینجا .

پیش خدمت اطاعت میشود . (میرود)

نگاره الملك

حکومت - اقلیان انگلیس و آمریکا با من و شما دشمن نیستند . دشمن حقیقی ما این پابرهنگه ها هستند .

رشته باد دگر صدق

باید آنها را کوبید .

(از پشت سن زند و باد نیروی شکست ناپذیر مردم ایران . صدای تیر و غرش مسلسل -

فیروز وارد میشود پشت سر او د و نفر مامور حکومت نظامی)

نگاره الملك

حکومت - آقا نمایند و شما کنید ؟

فیروز - بله

نگاره الملك

~~حکومت~~ - چه فرمایشی دارید ؟ بفرمائید .

فیروز - من موظف از زبان ده ها هزار نفر مرد و زن که الان روی مجلس شورای ملی جمع اند و از طرف میلیونها

مردم زحمتکشی که امروز در سراسر ایران به اعتصاب عمومی دست زده اند شما بگویم . باید قانون

ملی شدن نفت هرچه زودتر تصویب شود . باید دست غارتگران انگلیسی از نفت ما کوتاه شود .

دکتر سوداگی - صحیح است ما هم باشما موافقیم .

فیروز - ولی ما بهیچوجه باشما موافق نیستیم آنهاست که تصور میکنند ما مفتیان را از انگلیسها میگیریم که

به آمریکا بسپاریم استیاء میکنند . خیلی هم استیاء میکنند . (همیشه و فریاد مردم شدید تر میشود)

به این صدا کوش کنید مردم ایران تصویب قانون ^{مجلس} ~~تصویب~~ نفت را همین امروز از شما نمایندگان

خواهند و هر عنصری را که با این ارزش ملی ما مخالفت ورزد مثل مجسمه خیانت سنگباران خواهند

کرد .

۴۱
نگاره الملك

خدا گواه است ما هم چیزی جز سعادت ملت ایران نمیخواهیم .

اقا خواهش میکنم از قول ما نمایندگان مردم اطمینان بد هید که ما برای برآوردن خواسته های آنها

از دل و جان حاضریم . بفرمائید (~~...~~)
(~~...~~)
(~~...~~)
(~~...~~)

پیشخدمت قریان دستگیر شد (زد و خورد شد)
از اوج مبارزه مردم به محسوس صلح و درنگ
نمایندگان (~~...~~) فرار کنند .

خبرها از اقایان بطوریکه ملاحظه بفرمائید ^{و صنف} خیلی خطرناک است . جان همه ما در خطر است

هر کدام از آقایان که با تصویب لایحه ملی شدن نفت موافقتند لطفا دستشان را بلند کنند .

(اکثریت نمایندگان دستهایشان را بلند میکنند)

پرده

سن هفتم

از سار

~~اطلاق ~~است~~ مهمانی است از پیش تبرید و حال تو رسالتی رفتند و میشود~~

نگه الله و

• موسیقی و خنده ~~و~~ ~~بکوش~~ برسد • ~~حضرت~~ با خانم منتظر استاد اند

~~حضرت~~ - مستر هل لازمه باید باید از او خوب پذیرائی کرد

خانم - البته • وای اقا نمیدانید من حقد را شب خوشحالم ها

حضرت اشرف

• باید خوشحال باشید عزیزم • شوهر تو قهرمان نفت شده • مائیم که نفت را ملی کردیم

خانم - وای غش کم • راست میگویند

(مستر هل ود کت رسوایی وارد میشوند • ~~حضرت~~ خانم را بوسه • با حضرت اشرف

~~دست میدهند~~)

• مستر هل - من موفقیت بزرگی را که برای ملی شدن نفت نصیب شما شده نسبت صمیمانه تبریک میگویم

آسمان

نگه الله

• کمال ~~اطمینان~~ را دارم • قربان / مرحمت عالی مستدام

• ود کت رسوایی ببند • هم بشخص شما و بخودم تبریک میگویم

نگه الله

حضرت اشرف - تشکر میگویم

(ناهد ظرف موه را مباد)

جام کمی خالی را مرتباً پر کن و بخدمت بران

خانم - (آهسته به ناهد) تو از این اطاق تکان نخور • ~~نگه~~ بطری های خالی را مرتب جمع کن

جهت باز اخمها توی هم است؟

(ماقورچی)

ناهد - هیچ ~~چی~~ • (با ناله دور می شود و میگوید) آه دارم دیوانه میوم • فیروز من وانها تیکه

برای ملی کردن نفت حقیقتاً مبارزه کردند الان توی زندان اند • اما این وحشی ها بزمید هند و

خوش میگردانند

(سرتیپ اباد انا و ستوان مهرداد وارد میشوند)

نگه الله

• سرتیپ - (به حضرت اشرف) قهرمان نفت تبریک تبریک

نگه

حضرت اشرف - من افتخار میگویم که توانستم وظیفه ملی خودم را انجام بدهم • این موفقیت بزرگی است که

نصیب همه ما ایرانیان شده است .

سرتیپ - ستوان مهرداد آجودان خودم را بشما معرفی میکنم . (دست میدهند)

مستر هل - اتلیان بخورم برای موقتیتیکه در ملی کردن نفت نصیب شما شده است . (جام هارایهم میزنند)

(مستر هل خانم را برقص دعوت میکند)

مگره
حضرت اشرف - تیسار مگر شما با رقص ^{بیانه} ~~میکنید~~ ندارید ؟

سرتیپ - انقدر با هم زنهای زیبای امریکائی رقصیدم که
مگره
حضرت اشرف - برادر موها بیت سفید شده چرا ^{ارخواستن} ~~انتخاب میکنی~~ ؟

سرتیپ - دختر ایرانی قابل زنده کی کردن نیست .

مگره
حضرت اشرف - دخترهای اعیان ایرانی ^{فنی} دست کوی از زنان امریکائی ندارند . یکی شان را انتخاب کنید .

سرتیپ - شما معرفی کنید .
مگره
حضرت اشرف - من افتخار میکنم که ستاره من با ستاره شما جفت بشود .

(ستاره و خانم وارد میشوند)

ستاره جان این ~~لکککک~~ آن همسر بزرگوار است که من همیشه برای تو ارزو میکنم . (ستاره را میبوسد)

وگ ستاره و سرتیپ با تعجب بهم نگاه میکنند .

خانم - مبارک است انشاء اله . اقا دیدید من گفتم اشب خوشحالم . (دور خود میچرخد)
ناهید - (ظرف موه را جلوی مهرداد گذاشته ^{ما برود} آهسته میپرسد) از فیروز خیر تازه ؟ ندارید ؟

مهرداد - چرا سالم است . روحیه اش توی ~~رست~~

سرتیپ - ستوان چرا هیچ میکند . مگر توهم متاهلی نیستی ؟

مهرداد - چرا تیسار ؟

پیشخدمت - (وارد میشود) قربان مستر فاکس تشریف آوردند .

مگره
حضرت اشرف - کی فاکس ؟ هاها . . .

سرتیب - من که چشم دیده این انگلیسی عنکی را ندانم . (بخانم) بفرمائید برقصیم .
 (سرتیب و خانم بسالون رقص میروند مستر فاکر وارد شد و دست کم را میخواستند
 تا کرد یک دستگیره)
 به ستاره بد هد .)

مستر فاکر - ستاره به یاد آخرین دیدار

ستاره - مری . وقتی دستش را دراز میکند کی را بگیرد مستر هل دست دیگر او را گرفته وی را بسالون

رقص میرود فاکر خشمگین شده دست کی را روی میز گذاشته و نشیند .)

آیا شکر: الله

فاکر - حضرت اشرف میخواستم چند کلمه راجع به مسئله نفت باشما صحبت کنم .

شکر: الله

حضرت اشرف - بنظر بنده هر نوع گفتگو در این باره بی مورد است . چون قانون ملی شدن نفت تصویب شده

و شرکت سابق نفت نیز بر حیدر شد .

فاکر - این قانون نیست . که مجلس ایران تصویب کرده همین ی قانون است . شرکت نفت انگلیس و ایران

بهمه جوجه از منافع خود صرف نظر نخواهد کرد .

شکر: الله

حضرت اشرف - شرکت نکوید بفرمائید دستگاہ غارتگری .

فاکر - شما دیگر چرا این را میگوئید ؟ در صورتیکه بنویسید می دانید اگر سفارت انگلیس

شکر: الله

در ایران تا این درجه از شما پشتیبانی نمیکرد شما هرگز نمیتوانستید حضرت اشرف صاحب اینهمه

بروید و سرمایه و نفوذ کمتری باشید . مطمئن باشید در برابر روش خصمانه شما ما هم میتوانیم روش خود را

تغییر دهیم . و این ضرر حتی شخص شماست .

شکر: الله

حضرت اشرف - بر است اقا . بنده را تهدید نکنید . فعلا که شما مجبورید از ایران خارج شوید .

(مستر هل وارد میشود)

مستر هل - آقایان چه خبر است ؟ چرا عصبانی هستید ؟ من مطمئن هستم که دولت امریکا دعوی بین شما را

بطرز مسالمت آمیزی حل خواهد کرد .

فاکر - متأسفانه کمتر میتوان امید وار بود که دولت امریکا بین دو طرف دعوا به یکی از آنها کمک کند .

ظن تو میبرد که بشف طرف سوم یعنی خودش اقدام کند . با وجود این ما به میانجیگری دست

بزرگ خود مان امریکا امید داریم .
(مهمانان به این اطاق می آیند)

مستر هل - اتایان قضیه نفت ایران یک اختلاف کوچکی است که بطرز دوستانه ای بین لگ خود مان حل خواهد شد همینطور مسئله نفت عراق حوادث اخیر مصر و غیره . از زمره اختلافات داخلی

بلوک ~~خارج~~ ^{از زمره} که ملاحظا با کوی گذشت ~~ملاحظا~~ بر طرف خواهد شد . دوستان عزیز مان باید انرژی خود مان را برای تضعیف هدف یک طرف کنیم . ما دشمن هم نیستیم دشمن حقیقی ما کمونیسم است .

کما حق الله

ما باید برای پیروزی دنیا را می بلعیم ^{عرب} دنیای آزاد در مبارزه علیه کمونیسم هر چه بیشتر متحد بشویم .

(همه بجز مهربان دست میزنند)

سرتیپ - جناب مستر هل بنده میخواهم توسط شما بدوست عالیقدر خود مان دولت امریکا اطمینان

بد هم که ما اضران شاه هیرست ^{ایرانی} وارث شاهنشاهی ایران حاضریم برای ریشه کن کردن کمونیستها در ایران تا آخرین قطره خون خود را فدا کنیم .

در صف گروه های

مستر هل - تیمسار گفته های شما باید از شکل تئوری بصورت عمل در آید . شما و بینید هر روز مردم ^{ایرانی} طرف ~~تولید~~ حزب توده در کوجه و خیابان های تهران علیه دولت ایران علم عیان بلند میکنند .

خصیض

و حق ^{مبارض} امریکائی میدهند . این امر منحصر به تهران نیست در سراسر ایران اینطور است باید از اینکار شدیدا جلوگیری بعمل آید .

گروه الله

حضرت اشرف - فرمایشات جنابعالی کاملا صحیح است . ولی چه باید کرد که بکند و اخلاک را دیگر از توپ و تانک هم نمیترسند . آخر چه باید کرد ؟

مستر هل - کودتای نظامی . اداره اصل چهار ترومن تصمیم دارد برای اینکار کمکهای نظامی و اقتصادی

بیشتری به ایران بکند . اتایان فراموش نکند که ایران دارای مقدمات استراتژیکی بسیار مهمی است ایران سرحد روسیه است . ایران باید ^{بسیار} نگاه ضد کمونیسم مدلل شود . و برای اینکار کودتای نظامی

نظری لازم است و ...

تصدیق ماکتبه و ماکتبه

(همه ~~هوا~~ جامه‌ها را بهم ~~میکنند~~ عید و زنان به سالن رقم میروند)

مهر داد - (با خودش) کدام ایران! امروزه و ایران وجود دارد یکی ایران فروخته شد کانی که در برابر

امیرالاسم زانوزده اند دیگر ایران طیونها مردم زحمتکشی که در رستاخیز عظیم آزادی بخش

به با نگاه امیرالاسم عربت بدیدل

در اثنای خون پیش میروند • اینست ایران حقیقی • ایران هیچگاه ~~نیست~~

~~و~~ نخواهد شد •

پس

بدره چهارم

سن هشتم

XXXXXXXXXXXX

شب مهتاب کار رود خانه ~~کوه~~ ^{داستانه} البرز و مناظر زیبای اطراف تهران از دور دیده میشود.

محمود روی ~~کار رود خانه~~ ^{خنده بکنار} نشسته سه تار میزند و آواز میخواند.

آرزومندم ترا بار دگر جانان به بینم

است و مقنون شاد و خند آن

~~از نومندم که در جوارش است~~

~~از نومندم که در جوارش است~~ ^{مآزید} (ناهید از پشت درختها ~~بگریه~~ پهلوی او نشیند)

ناهید - برای چه مارا اینجا خواسته اند ؟

محمود - چند دقیقه دیگر معلوم میشود . الان مابیند (سه تار را مینوازد)
(یک نفر پاسبان یک مامور حکومت نظامی از پشت درختها به آن دو نگاه میکنند)

پاسبان - تو ^{پسری} ~~چون~~ ^{گفتی} دلم دارد از کوفتی ^{کشتی} ~~عش~~ ^{کند} به بین این پدرسک صاحبها سپیرند که دارند

عشق بازی میکنند .

مامور حکومت نظامی - اگر یک عرق میزدیم بد نبود .

پاسبان - هر چیزی راه داره الان میروم دلخشانرا مامور ^{زبان} ~~نوشکن~~ ^{بول} میگویم (بانها نزدیک میشوند)

محمود متوجه میشود)

محمود - (به ناهید) جقدر طبیعت زیباست . اما تو از طبیعت زیباتری انخ کاش مید انستی جقدر دست

دام .

پاسبان - اقا سما چه حقی دارد زن مردم را ناراحت کنید . مکرر مید انید دولت برای انها بیکه مزاحم

زنان بشوند شش ماه جیس تمهین کرده . پاشو بریم کلانتری .

محمود - ادم حقی ند ارد بازنش ~~یکسری~~ تفریح کند ؟

مامور حکومت نظامی - ما از کجا مید انیم این زن تو ^پ ~~تو~~ ^پ پاشو بریم . پاشو بریم . مظلومان نکن .

دکترم
مهرداد اسم نهید . مهرداد شما اسب افسر نکم بهان زندان هستید ؟

مهرداد - بده یک ساعت دیگر باید سرکار باشم

رفیق - شما از اینجا مستحقا مبروید و مشغول کار می شوید ساعت ۱۰ سرهنگی حکم ستاد ارتش را بشما تحویل

میدهد هر چه در آن حکم نوشته شده فوراً انجام میدهید . اوامر سرهنگ دستور ^{قطع} برای شماست

مهرداد - اگر حادثه غیر مترقبه ای رخ داد تکلیف چیست ؟

رفیق - اولاً ماتم حوادث را تا حدود امکان پیش بینی کرده ایم و راه حل آنها ^{پیش بینی} شده است . ثانیاً

ثانیاً مرد انقلابی باید بتواند با ابتکار حوادث غیر منتظره را مطیع خودش کند . شما باید در راه دفع

خطر را انگگ انا بیافرینید . مهرداد با شما کارمان تمام شد بروید .

(از پشت درختها صدای پاسبان میاید مگگ محمود سه تار میزند)

مامورین حکومت نظامی - ای بابا چکارشان داری ؟ اینها همان هائی هستند که ۲ تومانی را دادند .

پاسبان - داداش تو تازه کاری راه نون در آوردن را نمیدانی بیانا نشانت بد هم . (به محمود)

اقلیان مگر نمیدانید مگگ مگگ مگگ مگگ اجتماعات بیش از سه نفر قدغن است ؟ جرایم قانونی میکید ؟

مهرداد - اینها بیش از سه نفر نیستند من مامور انتظامات این ناحیه هستم بروید سرکارتون .

پاسبان - (با وحشت) اطاعت میکنم سرکار !

(مهرداد پاسبان و مامور میروند .)

این بایگت را بگو و برو به طرف

دکترم
محمود - ~~محمود ...~~ ^{پیش بینی} که نزد یکاهل

برای نشانی ~~...~~

منتظر توست سوار میروی میروی پیشرو . اینجا دستورات کامل بتو داده خواهد شد .

نگره الکت

ناهیید - پس من چکار کنم ؟ بمن گفته اند دیگر فضل حسین ~~...~~ برنگردم .

دکترم
وگگ - شما با من بیایدید ؟ پذیرائی از مهمانهای آزاد شده باشماست .

ناهیید - (بخود) آه ایام غمناک میروند .

سن نهم

شب است . در طرف راست سن در آهنین زندان که با قفل بزرگی بسته شده است دیده میشود .
 دو نفر پاسبان دو طرف در ایستاده اند . از پشت میله های آهنی سرمازان در در الان زندان
 قدم میزنند . طرف چپ سن اطاق افسر نگهبان است . ستوان یکم مهرداد پشت میزی نشسته
 پشت میز دیگری یکفر کوهبان نسبتا حسن با سبیل های پر پشت و سیاه مشغول نمره کردن
 دفتر اند یکاتور است . پاسبان پهلوی او ایستاده است . مهرداد افسر نگهبان مرتبا زیر چشم
 ساعت خود نگاه میکند . صدای بوق اتومبیل شنیده میشود . ستوان مهرداد با هیجان فوق العاد
 برخاسته ولی نگاهی به کوهبان کرده سر جای خود و نشیند . کوهبان متوجه نیست .

سرهنکی که ^{بجوش دارد} عجله پیش مااید چند نفر سرماز با سر نیزه از پشت
 او میآیند ^{سرزنش} به افسر نگهبان نزدیک میشود . مهرداد و کوهبان باو سلام میدهند .

^{سرزنش} - بموجب این حکم ستاد ارتش ده نفر زندانیان سیاسی را که اسای آنها قید شده فوراً تحویل
 بد هید . (حکم را به مهرداد میدهد)

مهرداد - اطاعت میشود جناب سرهنک . (حکم را خوانده اضا میکند و میدهد به کوهبان)
 وارد دفتر کن .

کوهبان - اطاعت میکنم سرکار ستوان .

مهرداد - (آهسته ولی بطوریکه کوهبان را متوجه کند) جناب سرهنک ممکن است بگه بهرسم برای
 چه کاری زندانیان را احضار کرده اند ؟

^{سرزنش} - برای محاکمه خصوصی .

کوهبان - (به پاسبان چشمک میزند) دغلتانرا میاورند .

مهرداد - (کاغذی را به پاسبان میدهد) بد به افسر نگهبان داخل زندان بگو فوراً زندانیان را

تحویل بد هید .

پاسبان - چشم سرکار ستوان . (پاسبان می رود سکوت)
(صدای بوق اتومبیل می آید ^{سینه های} ^{کلاه} مهربان به چشمان ^{سینه} دوخته میشود .)

مهربان - (آهسته) آه! ^{نوحه} آمدند!

محمود - مانعی ندارد نفوس .

(سرگردی وارد شده همه بهم سلام میدهند .)

سرگرد - ستوان مهربان کامیون دم در مال کیست ؟

محمود - بری جی میبرید ؟

سرگرد - جناب سرهنگ بوند بازرسانم

محمود - ^{بنا خیز} ^{کامیون} مال منعم ^{طریق} حکم ستاد ارتش ده نفر زندانیان سیاسی را برای محاکمه ^{ملخص} میبریم . حکم

پیش افسر نگهبان است .

(سرگرد حکم را از مهربان ^{مهرگرد} میخواند - زندانیان را میاورند)

یکی از زندانیان - این وقت کجک شب مارا کجا میبرند ؟

فرزانه - ^{سرحد} نمیدانم مدعی العموم بری چه مارا میبرند ؟

دیگری - آقای افسر بازرسان چرا نمیبرید مارا شبانه بکام محکمه میبرند و برای چه ؟

سرگرد - بری جنابتی که شما کردید . خیالت نمیکنید .

محمود - بهیچ دست بند بزنید .

(سرایان دست زندانیان را می بندند .)

دوبستان

فیروز - ^{کلاه} هیئت حاکمه بهیچوجه قادر نیست جلوی رستاخیز عظیم مردم ایرانرا بگیرد . اراده ما از

زنجیرهای دستان محکومان است ما از مرکب نیتروسیم بروم .

(زندانیان میروند)

محمود - (به مهربان) بیائید اینهارا سوار کنید و برگردید .

مهربان - اطاعت میکنم

(مهربانان محمود وزند انبان خارج میشوند بهراز لحظه ای صدای بوق اتومبیل شنیده میشود)

مکشدن

پاسبان - مکشدن شلیک

پاسبان دیگر - ای بابا مگر زند ان قصر کم از این چیزها بود ^{دیده} ؟
(سکوت)

سرگرد - چرا سروان برونگشت ؟ دیر شد

گروهبان - چه عرض کنم جناب سرگرد

سرگرد - برو صدایش کن کار دارم

گروهبان - چشم . (می رود و فوراً بر می گردد) جناب سرگرد هیچکس دم در نیست

سرگرد - هیچکس نیست ؟ افسر کسیک کجا رفته ؟ چه حقی دارد پستش را خالی بگذارد ؟

(با غضب گوشه تلفن را بر میدارد) الو الو تیمسار بنده افسر بازرس زند ان قصر

قریان افسر نکمهمان پست خودش را خالی گذاشته و با دهن فرزند انبان سیاسی که احضار

فرموده اید رفته است تکلیف چیست ؟ چه فکرت کرد فرمود ^{لطیف} عرض کردم دهن نفر از

زند انبان ^{مهم} را که برای محاکمه ^{مهم} احضار فرموده اید بده حکم ستاد ارتش

اینجاست . بده قریان الان یک سرهنگی آنها را برد . چه فرمودید ؟ اطلاع ندارید ؟

حکم جعلی بود ؟! آخ بردند ! (گوشه تلفن را پرت کرده بیرون میدود)

پس

سن دهم

خانجانه زیرزمین

مطمئن است . چند نفر کارگر پشت دستکاه چاپ ایستاده مشغول کارند . در طرف دیگر ناهید که پایش زخو است روی ~~مخفی~~ خوابیده است . یکی از کارگران مرتبا خمیازه میکشد .

محمود - خوابت میاید ؟

کارگر - خهلی .

محمود حق داری . سه شب است نخوابیده ای الان این صفحه تمام میشود همه مان گو استراحت میکنیم فرزانه شما خسته نیستید ؟

فرزانه - آبتقدر حرص نمیکنم . فقط دلم میخواهد میتوانستم بروم بکافه در هوای آزاد گردش کنم بد تهاست نرفته ام .

محمود - شاید دوام پیش میشد اینکار را بکنی اما حالا با این تیر خوردید بکه همه جا حکم فرماست بهیچوجه نمیشود .

فرزانه - میدانم امروز ^{بزن} بکیر از دوره دیگاتوری رضاخان هم شدید تر شده است . اما چه مانعی دارد ما هم بیشتر مقاومت میکنیم .

محمود - شکی نیست . (گگا کوکب برای ناهید غذا میاورد و اهنه پهلوان او میگذارد)

کوکب - مادر مرده چرا ابنتقدر زنگت پرید ؟ اه مثل اینکه ناهید حالش بد است . (فرزانه و محمود به ناهید نزدیک میشوند .)

فرزانه - نه خیر حالش بد نیست خیلی طبیعی و آرام خوابیده است .

کوکب - موترسم خواب نباشد بهبودشده باشد .

محمود - این حرفها جیبیه موزنی ! راست است که میگویند مادر فرزندش را بخواب شیرین هم نمیتواند به بیند

کوکب - اه امان از قلب مادر فقط کسیکه مادر است میداند مادر اولادش را تا چه اندازه دوست میدارد و

بخاطر این محبت چه قدر غذا میخورد اینهمه زحمت بکسر بجه کوچک را با خون بدل بزرگ کن

اینهمه عاقبت دستمزدها

برهنه نش

فرزانه - مگر چطور شده؟ کوک تو باید افتخار کنی چنین دختری داری دختر دلبی که برای آزادی تو

خودش را جلوی تانک امریکائی انداخت

(فیروز وارد میشود)

فیروز - ناهید چطور است

کوک - بیدار نمیشود یک چیزی بخورد

فرزانه - دکتر پایش را دید باید ^{گفت} حرکت نکند باز هم همان دوا را داد و گفتم خطر برطرف شده است

فیروز - پس یکبارید بخوابد خوب کار ما کجا رسیده است؟

محمود - صفحه اول حاضر است

فیروز - باید این مقاله را در صفحه دوم درج کنیم • ارتجاع استالینینی در ایران

محمود - خیلی بحاست واقعا جنایاتی که پس از کودتای شاه و امریکائیهها در ایران شده و میشود کشتار

جنایات استالینین و کک در روسیه نیست • شما به بینید از وقتی ژنرال ابادانا نخست وزیر شده

تا حالا چند تنگ هزار نفر را گرفته اند عاقبت اینکار یکجا میکند؟

فیروز - به بیداری بیشتر مردم به انقلاب زندان برای مردم انقلابی مکتب بزرگی است

یکی از کارگران - فیروز بیانیه برای چاپ حاضر است؟

فیروز - بله

فرزانه - چه بیانیه ای؟

فیروز - امروز مستر هللی با شاه و نخست وزیر ملاقات کرده و راجع مسئله نفت قراردادی بین آنها بسته شده است

با مردم را بجزاره با این سازش خائنانه دعوت میکنیم

فرزانه - هیئت حاکمه چطور میتواند اصل ملی شدن نفت را انکار کند؟

فیروز - ظاهرا انکار نمیکند ولی در عمل غیر از بندگی امپریالیسم کلنی نمیتواند بکند • بکار این مرغ

سرکند . موقتا پرومال بزند قدر مسلم اینستکه گگ به استقبال مرگ ^{میرد} میرود . امپریالیستها باید

بدانند که نفت ایران روشن کند . مشعل صلح است نه فروزند . شعله جنگ .
(ناهید بیدار میشود و همه پیش او میروند .)

کوکب - (ناهید را میبوسد) چگونه عزیزم چرا بیدار نمیشوی غذا بخوری ؟
ناهد - خوب خوابیدم مادر جان دوا را خوردم راحت شدم .

کوکب - الحمد لله . کاش همیشه راحت باشی راحت تو از روی من است .
فیروز - ناهید جان پاهایت چطور است خیلی درد میکند ؟

ناهد - نه زیاد درد نمیکند اما دکتر میگوید نباید حرکت کنم حوصله ام سر رفته میخواهم از جا باشم
فیروز - نه عزیزم بحرف دکتر گوش کن تا زود تر خوب بشوی .

~~.....~~

~~.....~~

~~.....~~

~~.....~~

کاکرکم ، بازرگه کم در جنبش مردمفانم شرکت کنم
ناهد آخر ضمیم میخواهم ~~تو این کار را سرکندم~~

فیروز - شرکت میکنی عزیزم و خواهی کرد . ناهید ما زندگیمان را در مجموعه مبارزه شروع کردیم .

به همین جقدر خوشبختیم من که از داشتن زنی مثل تو خیلی راضییم . اه ناهید ناهید (او را میبوسد)

(مهربان با لباس شخصی و در حالیکه تغییر قیافه داده است وارد میشود .)

مهربان - سوه با چه سختی خودم را با اینجا رسانیدم .

فیروز - خیر تازه چیست ؟

مهربان - الان یکپسری را که رود بهار شعار شد شاه مینوشت پلیس با تیرکشت . مردم قیامت میکنند .

کوکب - وای ^{مرد} ~~مرد~~ ^{مرد} ~~مرد~~ !
خرازی نازه را

فیروز - ~~رخت~~ ~~انبار~~ برای ستون سوم بتوند اد ~~مکنند~~ ؟

مهرداد - نه هنوز حاضر نبود . مشغول تهیه آخرین خیر بودند .

فیروز - ~~چیز~~ ~~چی~~ چه خبری !

مهرداد - جوانانیرا که از دستوال برگشته اند همه را توقیف کرده اند میگویند سرهایشانرا تراشیدند و حق کوشه‌های بعضی از آنها را بریده اند .

فرزانه - اما ~~شده~~ ^{شده} جوانی روح مازده ~~گنگ~~ را که درد لشان خاموش نکرده اند نه نمیتوانند این کار را هم بکنند .

فیروز - ~~تا~~ ^{تا} برای ستون سوم اخبار برسد ~~که~~ ^{که} استراحت کنیم . چون اشب باید همه تا صبح بیدار باشیم . (کارگران روز زمین میخوانند فرزانه به نیتک جوی تکیه میدهد کوکب کوشه اطاق ^{چهارم} ~~چهارم~~ میزند فیروز بهای تخت نا امید و نشیند .)

محمود - (سه تار را برداشته ~~شده~~ ^{می‌بازد}) ~~گشتم~~ ^{گشتم} شدن آن پشتر و کوفت جوانان مرا منقلب کرد بیائید همه با هم بخوانیم . (همه با هم میخوانند .)

| | | |
|---------------------|-------------------|-------------------|
| ای سرود زین ! | وی نوای کین ! | برتر بلند تر . |
| دل‌های پراچند | از خشم آتشین | کرد بد و شعله ور |
| برده‌های | مردمان | مردمان |
| ای نغمه ظفر | | برتر بلند تر . |

(سهراب سراسیمه وارد میشود)

سهراب آمدند . ~~پلیس~~ ~~پلیس~~ جای مطبخ را بیدار کرده اند . هر چه زود تر از اینجا برویم . زود تمزود تر .

فیروز - هیچ چیز نباید بدست پلیس بیافتد آنچه میتوانیم با خود ببریم ~~را~~ ^{بگیریم} ~~بگیریم~~ ^{بگیریم} .

کوکب - سهراب نا امید را بلند کن برویم :
(~~سهراب~~ ~~سهراب~~)

در راه کلا ^{جمهوری} ~~جمهوری~~ ^{جمهوری} ~~جمهوری~~

فیروز - اگر ما دهر روز برای ملی کردن نفت مبارزه میکردیم امروز برای ملی کردن حکومت ایران ~~کوشیدیم~~ ^{کوشیدیم} ~~کوشیدیم~~ ^{کوشیدیم} .

دکتر پس از یاد دگدگیان مبارزه خواهم کرد و پیروزی از ماست
نایب را در آن بخش گرفته ام با هم می خوانند
دلها را برآید از ضم آتش گورید سعه در
ای کرد در زخم و کافر دین کین برتر، بلند تر!

از صحنه فارغ می شوند
سرتیپ آبادان، سرتیپ سکره الکرک و خندان بلین خانها
دعوت سکره ای بنید و بگویند می شوند. صدای سرود محال برگوشن ما رسد.
از کنار صحنه
از دور

ایمان
۱۹۵۳
۹ راله

حرف این صفحه که می بایره سکه بود، محض سکرم. سالها پیش یک بار آنرا خواندم و از مستی اش
خنده گم زدم. اما کسی اصلا طش سکرم و بایره اش ندکرم. حالا که گفتم این بیا اصلاح
و نه اینکه امی کنم، از بلند پروازی مورد از خاص در تمام سائل مورد بحث و از بیم آمیزی
یک سکه رویداد ای بزرگ سبب، اهما هم که بسیار سطحی و خام فوئاد است در گفتم.
اما فوب. سکره ما کم چهل معشال پس از راله در سراط دوری کامل از ایران تا چه حد
به گدگدگی مردم خودش و به آنچه بر سر و طش ما آمده، دل بسته بوده است. تنها بیان
نما سبت حالام هنوز این نوشته را بایره نمی کنم. شاید در همین از اینها ...
حرف بزرگ نه خواهم کسی آنرا بخواند.

لندن ۵ مارس ۱۹۹۵
۹ راله

حاصله دارم این نوشته را بخوانم. جمادایم باید آه را بایره کنم. اما شاید کسی صبر می کند. لقمی کارم از این
اما زندگی در روضه، اله جوان را آنان میاید که تا کجا گدگدگی است
لندن فوریه ۲۰۰۷
۹ راله

دکتر پس از یاد دگدگیان مبارزه خواهم کرد و پیروزی از ما است
ناید را در آن بخش گرفته ام با هم می خوانند
دلها می برسد از زمین آتش گورده سعه در
ای که در زمین و کافر در کین برتر، بلند تر!

از صحنه فارغ می شوند
سرتیب آن یاد دانا، سرتیبل سگده اللک و خندت بلین ^{خانها} ~~ملائک~~ ^{ارنگار صحنه} با
و صفت سگده ای بنید و بگویند می شوند. صدها سرود و مجال ^{از دور} بگویند ما رسد.

ایمان
۱۹۵۳
۹ راله

حون این صفحه که می باره باره سگده بود، محض سکدم. سالها پیش یک بار آنرا خواندم و از مستی اش
خنده گم زدم اما کسی اصلا طش سکدم و باره اش سکدم. حالا که گفتم این بی اصلاح
و نماندند اما نمی، از بلند پروازی مورد از خاص در تمام سائل مورد بحث و از هم آمیزی
یک سگده رویداد ای بزرگ سگده، اهانم که بسیار سطحی و خام فوئاد است در سکدم.
اما فوب سکرم گان چهل معشال پیش از آن در سگده حوری کامل از ایران تا چه حد
به سگده نکت مردم خودش و به آنچه بر سر و طش ما آمده، دل بسته بوده است. تنها بیان
نما سبت حالام هنوز این نوشته را باره نمی کنم. شاید در همین از اینها...
حون بزرگ نه خوانم کسی آنرا بخواند.

لندن ۵ مارس ۱۹۹۵
۹ راله

حاصله دارم این نوشته را بخوانم. جمادایم باید آن را باره کنم. اما شاید کسی صبر می کند. لفتی کارم از این است
اما زندگی در روضه، الهوان، انسان مبارزه که تا کجا گمراه است
لندن فوریه ۲۰۰۷
۹ راله